

پهلوی و امریکا

دو نامی که در سیاه چال تاریخ ایران گرفتار است و توان رهایی ندارد .

سرخ رویان متجاوز به حقوق ملت ها ، چه برای ارباب و عوام فریبی و چه به خاطر از حرمت و محبوبیت بی نصیبی ، صدای فریب‌آمیز و سیمای نفرت‌انگیز خود را دم به دم در معرض چشم و گوش می‌گذارند و به هر حیل از نمایش آن غفلت نمی‌ورزند . آنها که در هول و هراس بی‌ثباتی گرفتارند ، و در ویرانه‌های کوچه پس کوچه ها با لگدکوب کردن مرده ها و زنده ها همراه با نعره توپ و تفنگ در میان ناله و نفرین برخاسته از تجاوز و نیرنگ برای خود ثبات و امنیت می‌جویند ، چهره منفور و رنگین خود را که در هر چین و چروک پوسیده و چرکینش جز فریب و ریا نمی‌جویند ، در بازار ورشکسته این کالای فاسد به فروش می‌گذارند . به همین مناسبت نام و دامشان در ذهن و زبان آزادی‌خواهان و حرمت‌تازیانه خورده تاریخ‌رهائی ایران ، ادغام و تداعی می‌شود . از این قماش است دو نام « پهلوی و امریکا » . دو نامی که در سیاه چال تاریخ ایران گرفتار است و توان رهایی ندارد . تاریخی که نام و نشان سرنشینانش را در جایی که باید می‌نشاند تاریخی که ایران را نمی‌فروشد و خویشتن خویش را هم . دو نامی که در سیاهی های این تاریخ جدا از یکدیگر نمی‌رود و غرور مجروحش از سر قلدری و نیرنگ این هردو هرگز در نمی‌گذرد هر چند صفحاتش به دست تاریخ ربایان ربوده و جابجا شود . این از آنجا ریشه دوانیده است که پادشاه نشانده امریکایی ، در تاخت و تاز دروازه به روی بیگانه بازش ، با نخست وزیر خیرخواه ملت و مملکت همان کرد که اجداد دو هزار و پانصد ساله‌اش می‌کردند و این فرزند خلف ، به دو روزه شاه‌شاهی ، ملت و مملکتش را در پای چوب بست پوسیده و سست همان دروازه به بیگانه فروخت به بهای لعن و نفرینی که برای خود و دودمانش خرید . شگفتا خاک بر سرش بارید و فرود آمدن آوار را تا آخرین لحظه خفت و خواری ندید . به روز معرکه یزدگرد وار گریخت و آنچه برای ملت و کشور سرقت شده به جا گذاشت همین طبلک تهی مغز است که به جای شرمساری و ندامت در هر سوراخی که به هر روی و رنگ بگنجد ، بر طبله می‌کوبد .

امروز امریکا ، نگران ملت ایران و آماده براندازی نظام خشن و مردم ستیز ایران است . آن روز نگران و دلواپس کدام خشونت و مردم ستیزی بود که در رکاب چاقوکشان و سوداگران دیروز به سود پرداخته و امروز سودا باخته ، خودکامه‌ای ضعیف‌النفس و فراری را به مردم آزادیخواه ایران تحمیل کرد ؟ ملت ایران از کدام خشونت و شکنجه و عذاب دست برآسمان گرفته و حضور غاصب و متجاوزش را طلبیده بود ؟ نخست وزیر محبوب و منتخب مردم چه گناه بزرگی مرتکب شده بود که می‌بایست مزدوران بی‌غیرت و وطن فروشان بی‌سیرت به جایش بنشینند؟ همان هایی که امروز هم وامانده‌هایشان همانند آن روز ، دروازه های فرو ریخته این سرزمین ستم ستیز را به سیر همان بی‌سیرتی و ثمر همان بی‌غیرتی به روی این جرثومه شوم و شر می‌گشایند ، تا دندان های تیزش را در گوشت و پوست طعمه آزموده فرو برد . که گرگ دهن دریده آدمی زاده می‌درد و در سوره زار نمی‌چرد . تنگ مایگانی که جنازه مشروطه « رضادونی » را در چشم های تنگ این گورکن گورستان های دنیا ، به امانت

سپرده اند تا به بهای کشتار مردمی ستم دیده و ویرانی کشوری آفت رسیده ، دوباره این جنازه را به پادشاهی برگزینند .

امروز این متجاوزان ، در کشتارگاه میکرفون بازی به مسابقه برخاسته‌اند . آن یکی ، اگر هوا آفتابی است پشت میکرفون می‌پرد که این آفتاب نشانگر سقوط تروریزم است . اگر ابری و مه آلود است پشت میکرفون می‌پرد که تروریزم پشت ابرها کمین کرده است . اگر سربازهایش کشته می‌شوند پشت میکرفون می‌پرد که باز هم کشته شوید . اگر سربازهایش می‌کشند پشت میکرفون می‌پرد که باز هم بکشید . اگر گریه‌خانه عطسه می‌کند پشت میکرفون می‌پرد که عافیت باشد ما را . اگر سنگ بیگانه سرفه می‌کند پشت میکرفون می‌پرد به بازخواست می‌گیرد دنیا را . اگر هرکثافت‌کاری دیگر هم که می‌کند پشت میکرفون می‌پرد و طلبکار است که چرا کثافتش را نماز نمی‌برند .

اشتر به خون عرب در حالت است و طرب گر فهم در تو نیست نا فهم جانوری ۱
ولی این هیون حریص را خون عرب کفایت نمی‌کند که به خون بشر در حالت است و به شر .
این یکی هم به وسوسه و دسیسه مه‌دعیا و تدبیر « رضادونی » میرآخور دارا ، ۲ حواسش را داده است که آن یکی چگونه می‌پرد ، این هم مسافت بین میکرفون‌ها را نفس زنان و عرق ریزان همچنان می‌پرد جایی برگرده « نسیم دگرگونی » و جایی برگرده دلاوران « انفجار درونی » ، و بر طبله می‌کوبد و ندا می‌دهد که :

باری به حکم کرم بر حال ما بنگر کافتد که بار دگر بر خاک ما گذری

و می‌پندارد که از این میکرفون به آن میکرفون فرج است .

۱- اصل شعر سعدی اینست :

اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب گر ذوق در تو نیست کژ طبع جانوری ۱
۲ - داستان کم و بیش بدین گونه است که پس از جنگ و جدال ، قرار بر این شد که اسب دارا و دیگر مدعی پادشاهی به میدان درآیند اسب هرکس زودتر شیهه کشید او پادشاه شود . « میرآخور دارا تدبیری اندیشید » . یک روز پیش از روز موعود ، اسب دارا را در همان میدان با مادیانی نزدیکی داد . صبح روز بعد که اسب‌ها وارد میدان شدند اسب دارا به شوق آنچه روز پیش اتفاق افتاده بود شیهه کشید و دارا به تدبیر میرآخور مادیان باز ، پادشاه شد . (کتاب بی کفایت درسی ، دوره ابتدایی) .

بازبینی و تحریر دوباره : ونکوور ، ۲۸ مارچ ۲۰۰۶

تحریر اول : ونکوور ، ۸ فوریه ۲۰۰۵

